بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 26 مهر 1396.

این بحث را من سابق دو بار مفصل بحث کردم و آدرس های قبلی اش را بدهم در جلد اول اصول حاج آقا جلسه 39 تا 44 به این بحث پرداخته شده است. در جلد دوم جلسه 45 تا 47 که صفحه 220 تا 232 است. بحث تفسیری آنجا هست من حالا وارد همه آن نکات نمی شود و یک اشاره اجمالی برای بعضی از نکاتی که دیروز یک مقداری مبهم ماند عرض می کنم. مرحوم اقای صدر اشاره می فرمایند که در این بحثی که ما داریم که نه تعلّق نهی به صرف الوجود یا امر به صرف الوجود دو مرحله بحث است. یک مرحله بحث این است که آیا می شود یک شیئی با یک وجود موجود شود ولی انعدام آن به انعدام جمیع افراد باشد؟ این یک مرحله بحث. مرحله دوم بحث این است که انحلالی بودن و شمولی بودن تکلیف در باب اوامر و نواهی به این معنا که امر کأنه ظاهرش انحلالی نیست وقتی می گوییم مثلا توضأ بالماء یک تکلیف وجود دارد که با تحقق صرف الوجد ان تکلیف اتیان می شود یک اطاعت و یک امتثال دارد به خلاف نهی که به عدد افراد طبیعت امتثال و عصیان دارد. تکلیفش منحل می شود به تکالیف عدیده. نکته اثباتی این فرق چیست؟ این دو بحث با هم دیگر جدا است و از همدیگر باید اینها را تفکیک کرد.

مرحوم آقای صدر در بحث اول دو مطلب را متعرّض می شوند. یکی کلام مرحوم آقای خویی که این مطلب را انکار کرده اند و یکی هم کلام مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی. کلام مرحوم آقای خویی تو کلام آقای صدر خیلی متفاوت با آن چیزی که در تقریرات آقای خویی هست نقل شده است. به طوری که اصلا یک چیز دیگر است و یک مقداری که من دیروز چیز شدم تا حدودی ناشی از این تفاوتی هست که بین نقل تقریرات اقای خویی و نقل مرحوم آقای صدر است. من حالا از تقریرات ایشان مطلب را تکه هایی از ان را نقل می کنم و بعد در موردش صحبت می کنیم. آقای خویی اینجا دارند که مشهور یک نکته ای را گفته اند که

أنّ‏ امتثال‏ الامر يحصل‏ بايجاد فرد واحد من الطبيعة المأمور بها عقلا، ضرورة أنّ ايجاد الطبيعة يتحقّق بايجاد فرد منها، و به يحصل الغرض و يتحقّق الامتثال، بخلاف النهي، فانّ امتثاله لا يحصل الّا بترك جميع أفراد الطبيعة الطولية و العرضية، اذ لا يمكن تركها الّا بترك جميع أفرادها.

بعد می فرمایند

و للمناقشة فيما ذكره المشهور مجال واسع، أمّا أوّلا:

که اولا اش را کار ندارم

و أمّا ثانيا:

می گوید که در ثانیا یک تعبیر دارد می گوید این مطلبی که شما می گویید که امتثال در امر به اتیان فردٍ واحد و در نهی به ترک جمیع افراد هست این مطلب معقول نیست.

فانّه‏ كما يمكن‏ أن‏ يكون‏ الامر متعلّقا بصرف وجود الطبيعة المتحقّق بوجود فرد واحد، فكذا يمكن أن يكون النهي متعلّقا بصرف الطبيعة المتحقّق بترك فرد واحد، فمجرّد كون متعلّق الامر هو الوجود، و متعلّق النهي هو العدم لا يوجب حصول امتثال الامر بوجود فرد واحد، و عدم حصول امتثال النهي الّا بترك جميع الافراد.

ایشان البته بحث را در قالب خاصی دنبال کرده است که من آن قالب را مطرح نکردم اینکه امر متعلّق به فعل است و نهی متعلّق به ترک است آن خیلی در این بحث دخالت ندارد و به همین دلیل آنها را نیاوردم. بعد وارد توضیح این بحث می شوند.

ببینید من حالا یک عبارت دیگر هم از ایشان بخوانم بعد ایشان می فرمایند که وارد بحث های می گویند الفاظ موضوع بر طبیعت محمله هست و یک بحث هایی هست که مراجعه فرمایید. بعد ایشان می گویند که

و بالجملة متعلّق‏ الامر هو الوجود، و متعلّق النهي هو العدم، و لا خفاء في أنّ وجود كلّ شي‏ء و عدمه متناقضان، فان كان الامر متعلّقا بصرف الوجود يحصل امتثاله بمجرّد وجود الطبيعة و لو في ضمن فرد واحد، و أمكن أن يكون النهي ايضا متعلّقا بصرف الترك و يحصل امتثاله بمجرّد ترك الطبيعة و لو بترك فرد واحد

ایشان می گوید آن تصویری که در ناحیه امر داریم که اگر امر متعلق به صرف الوجود باشد در ناحیه نهی هم می شود تصویر کرد که نهی متعلّق به صرف الترک باشد. بنابراین این تصویری که شما داریم تصویر ناصحیحی است. بعد توضیحاتی دارند که

ببنید به نظر می رسد که اینجا دو مرحله بحث هست این دو مرحله بحث باید از هم تفکیک شود. یک بحث سر این است که آیا اگر طبیعت را هیچ معونه زائده ای در آن ملاحظه نشود از آن صرف الوجود استفاده می شود یا خیر. اثباتا. یک بحث اثباتی است. ایا اصل اولی اثباتی به جهت وضع اسم جنس طبیعت صرفه است صرف الوجود طبیعت است یا نه صرف الوجود طبیعت خارج از مدلول اسم جنس هست. این یک مرحله بحث. خب آن بحث را اینجا فعلا بحثش را نمی خواهیم بکنیم. ما با این مطلب موافق هستیم که صرف الوجود بودن هم یک ملاحظه ای است خارج از موضوع له اسم جنس. ولی حالا بحث را بر این مبنا می خواهیم دنبال کنیم که اگر ما گفتیم که صرف الوجود اثباتا ظاهر هر طبیعتی هست. یا نه یک جا یک قرینه ای داشتیم در اینکه مراد صرف الوجود است. بحث این است که اگر امر به صرف الوجود باشد با نهی از صرف الوجود باشد اینها مثل هم هستند یا خیر. مشهور گفته اند طبیعت بلا معونهٍ زائده از آن صرف الوجود استفاده می شود. و صرف الوجود با یک فرد ایجاد می شود و با ترک جمیع افراد منعدم می شود. ما بحثمان در مرحله دوم است نه مرحله اول. می خواهیم ببینیم آیا این مطلب درست هست یا خیر. به نظرم کاملا درست است. خب صرف الوجود یک طبیعت یعنی اینکه اینکه طبیعت عدم مطلقش نباشد ناقض عدم مطلق. ناقض عدم مطلق چیست؟ اینکه یک فردی از افراد طبیعت بیاید. اما اینکه این صرف الوجود بخواهد موجود شود خب با یک فرد موجود می شود. اگر بخواهد این صرف الوجود معدوم شود خب باید همه افراد معدوم شوند چون اگر یکی از این افراد باشد صرف الوجود موجود شده است. و هذا خلفٌ. ما می خواهیم صرف الوجود معدوم شود باید همه افراد معدوم شود تا همه افراد معدوم شود. آقای خویی اینجا یک خلطی اینجا انجام شده است. بین اینکه صرف الوجود ترک و ترک صرف الوجود بین اینها در کلام آقای خویی خلط شده است. ببینید من عبارت را می خوانم

فانّه كما يمكن‏ أن‏ يكون‏ الامر متعلّقا بصرف وجود الطبيعة المتحقّق بوجود فرد واحد، فكذا يمكن أن يكون النهي متعلّقا بصرف الطبيعة المتحقّق بترك فرد واحد،

متعلّقا بصرف الطبیعه یعنی چه؟ یعنی آن ترک را ملاحظه کرده اند. گفته اند که این ترک، ترک صرفه است. در حالی که بحث این نیست. ترک صرف الوجود را می خواهیم بگوییم. ترک صرف الوجود اینکه همه افراد باید ترک شوند دیگر. حالا فرقی هم ندارد که ما متعلّق نهی را ترک بگیریم یعنی امر به ترک بگیریم نهی را یا زجر از فعل بگیریم. بحث سر این است که امر به ترک صرف الوجود به چه تحقق پیدا می کند؟ به ترک جمیع افراد. و زجر از صرف الوجود به این هست که هیچ فردی از افرادش نیاید دیگر. و این واضح است اینها را یک قدری قاطی شده است عرض می کنم بین صرف الوجود ترک و نهی متعلّق به صرف الوجود ترک نیست. نهی تعلّق گرفته است به طبیعت کما اینکه امر تعلّق گرفته است به طبیعت و فرض این است که آن طبیعت را می گویند صرف الوجود از آن استفاده می شود. عرض کردم مرحله اول بحث را نمی خواهیم دنبال کنیم. به نظر ما آن مطلب ناتمام است که اگر امر و نهی به یک طبیعتی تعلّق گرفتند هیچ قرینه ای نباشد باید بگوییم مراد صرف الوجود است. آن مطلب مطلبی هست که بعد در موردش یک مقدار دیگر هم صحبت می کنم. این طور نیست. ولی اگر ما همین جور باشد که امر تعلّق گرفته باشد به صرف الوجود و نهی تعلّق گرفته باشد به صرف الوجود، صرف الوجود با یک فرد موجود می شود و با همه افراد معدوم می شود. آقای خویی در ادامه بحث را که ادامه می دهند حرف های مرحوم آقا شیخ محمد حسین را دارند طرح می کنند و به نظر می رسد که منشأ شبهات ایشان همان حرف های مرحوم آقا شیخ محمد حسین است در قالب فرمایشات آقای خویی یک مقداری از آن قالب فلسفی خاصی که مرحوم آقا شیخ محمد حسین این بحث ها را طرح می کند یک مقداری بحث را خارج کردم خواستم یک مقداری مثلا ساده تر کنم. ببینید در ادامه اش می گوید

سؤال:

پاسخ: طلب ترک طبیعت بحث این است که آن طبیعتی که متروک باید شود صرف الوجود طبیعت است.

سؤال:

پاسخ: نه فرق ندارد. چه حالا مفاد نهی را طلب ترک بگیرید

نه ترک چه؟ بحث این است آن چه که خود نهی یعنی طلب الترک. این طلب الترک به چه تعلّق گرفته است؟ طلب التّرک به طبیعت به نحو صرفه تعلّق گرفته است یا به نحو دیگری است؟ نحو طلب الترک است. آن متروک چیست؟ آن چیزی که باید متروک شود. بحث این است که اینها که یک مقداری قاطی شده است از اینجا. ادامه بحثی که مرحوم آقای خویی مطرح کرده اند این ادامه همان فرمایشات مرحوم آقا شیخ محمد حسین است در یک قالب یک مقداری ساده تر و قالبی که یک مقداری با آن اصطلاحات اصولی فاصله دارد. ببینید می گوید

و منشأ اشتباه المشهور انّهم أخذوا صرف الوجود في متعلّق الامر و ترك الطبيعة السارية في متعلّق‏ النهي‏، و لذا ذكروا أنّ امتثال الامر يحصل بمجرّد ايجاد الطبيعة و لو في ضمن فرد واحد، و امتثال النهي لا يحصل الّا بترك جميع الافراد، و من الواضح أنّ وجود كلّ شي‏ء و عدمه متناقضان، فلو كان متعلّق الامر هو الوجود و متعلّق النهي هو العدم كان بين متعلّقيهما التناقض.

و لا يتصوّر التعدّد في الوجود و الوحدة في العدم، بأن يقال: متعلّق الامر صرف وجود الطبيعة و هو متعدّد بتعدّد أفرادها، و متعلّق النهي ترك الطبيعة السارية و لا يتحقّق الّا بترك جميع الافراد، فانّه مستلزم لثبوت التناقض بين وجودات متعدّدة و عدم واحد، و لا يمكن تصوير التناقض الّا بين شيئين، فكما أنّ وجود الطبيعة يتعدّد بتعدّد أفرادها فكذلك تركها يتعدّد بتعدّد الافراد، و التناقض انّما هو بين وجود كلّ فرد و عدم هذا الفرد، و بين صرف وجود الطبيعة و صرف عدمها، فما ذكره المشهور من التفريع لا يرجع الى محصل.

اولا این آخر عبارت را ببینید تناقض می گوید بین صرف وجود طبیعه و صرف عدمها. صرف را می برد در ناحیه عدم. نه عدم صرف الطبیعه. این یک نکته. این لحنی که اینجا در کلام دنبال کرده است این لحن برگرفته از کلمات مرحوم آقا شیخ محمد حسین است. همان حرف های مرحوم اقا شیخ محمد حسین در یک قالب خیلی بدوی و قالبی که خواسته است ایشان با اصطلاحات فلسفی بحث را دنبال نکند و اصطلاحات یک قدری ساده تر بیان کند که قابل فهم باشد. که ما عرض می کردیم که اینکه هر شیئی را ما در نظر بگیریم عدمش به عدم خودش هست و نمی شود که یک شیئی وجودش به گونه ای باشد و عدمش به گونه ای دیگر باشد این تقریبی که مرحوم آقا شیخ محمد حسین آورده اند این تقریب در واقع به عالم خارج ملاحظه کرده اند آن هم به عالم خارج، عالم تعیّنات خارجیّه. خب در عالم تعیّنات خارجیّه هر شیئی که موجود می شود انعدامش هم به انعدام همان است. ولی گاهی اوقات ذهن انسان به دلیل اینکه بعضی از چیزها را درک می کند که این مربوط به متعیّنات نیست. مربوط به آن یک نوع فرد بدلی هست. حالا این فرد که می خواهم بگویم در مقابل طبیعت نیست. مربوط به یک شیء علی البدل هست. می آید و یک سری مفاهیمی می سازد که مثال زدم که یک موقعی من احتیاج به یک آب خاص دارم. به طوری که اگر این آب نباشد احتیاج من برطرف نمی شود. یک موقعی انسان احتیاج به مطلق آب دارد. هر یک از این آب هایی که در خارج باشد احتیاج انسان را برطرف می کند درست است در عالم خارج هر چه هست متعیّنات است. این آب این آب این آب. ولی احتیاج به آب که خودش یک نوع به یک معنا امری خارجی است. ولی به یک معنا امری ذهنی است. این احتیاج ممکن است به یک صرف الوجود طبیعت باشد. یعنی به این معنا که برای من یکی از این آب ها نیاز من را برطرف می کند. نیاز ندارم به همه وجودات طبیعت. یک وجود از وجود

به نحو لا علی التعیین. این احتیاج من را برطرف می کند. این یک چیزی است که ما بالوجدان درک می کنیم که احتیاج انسان گاهی اوقات به شیء لا علی التعیین است. و این احتیاج ببینید به یک معنا خارجی است یعنی ظرف نیاز انسان خارج است. هر چند دست می گذاریم روی تک تک افراد خارجی آنها معیّنات هستند. ولی خود همین خارج را ذهن انسان می تواند از دریچه یک سری عناوینی به خارج نگاه کند که به نحو لا متعیّن یک مفهومی از خارج انتزاع کند. مفهومی که حاکی از شیء لا متعیّن هست. مفهوم یکی از این آب ها. مفهوم یکی از آب ها حکایت از تک تک این افراد که متعیّنات هستند نمی کند. ولی محکی اش هم همین افراد است. نیاز من هم به محکی است نه حاکی. این را من در آن بحث های من ملاحظه فرمایید یک جا ما بحث را گفتیم که این در عالم ذهن است. یک جا گفتیم در عالم خارج است اینها با هم منافات ندارد این دو بحثی که از دو زاویه به این بحث نگاه شده است. از یک طرف آن که در عالم خارج هست متعیّنات هست. این آب هست این اب هست این آب هست. از یک طرف دیگر نیاز من یک امری است واقعی و خارجی. فقط ذهنی نیست. و نیاز من به خصوص این نیست. خصوص این نیست خصوص این نیست. ولی نکته قضیه این است که نیاز به وجود بما انّه متحقّقٌ تعلّق نمی گیرد. نیاز به ماهیّت تعلق می گیرد. ببینید من نیاز دارم به اینکه یک شرب ماء وجود پیدا کند. این شرب مائی که من به آن نیاز دارم این شرب ماء بوجوده الخارجی شما ملاحظه کردید؟ یعنی مفروق الوجود فرض کردید یا خیر. اگر مفروق الوجود فرض کردید مفروق الوجود یعنی ظرف بی نیازی من. من اگر می گویم که یک شرب مائی خارجیت پیدا کرده است اگر شرب ماء خارجیت پیدا کرده باشد که دیگر نیاز من برطرف شده است. وقتی من ملاحظه نیاز را می کنم می بینم که شرب ماء در عالم خارج نیست و می خواهم این شرب ماء در عالم خارج تحقق پیدا کند. پس بنابر این آن موقعی که ملاحظه می کنمف ملاحظه می کنم ظرف خارج را قبل از وجودش. ببینم این ظرف خارج که ظرف نیاز من هست از شرب ماء خالی است. ولی از چه شرب مائی؟ از آن صرف الوجود شرب ماء. این صرف الوجود شرب ماء می خواهم در خارج محقّق شود. پس بنابر این این که می گوییم از یک جهت ذهنی است و از یک جهت خارجی است یعنی این. یعنی من نگاه می کنم و می بینم در عالم خارج، این طبیعت خارجیّت پیدا نکرده است. به خاطر همین من تشنه هستم. شرب ماءٍ تحقق پیدا نکرده است. من نیاز دارم به اینکه این شرب ماءٍ تحقق پیدا کند. نیاز دارم یعنی چه؟ یعنی اینکه باید این شرب ماء که وجود ندارد وجود پیدا کند. این شرب ماء معدوم موجود شود. این رابطه بین معدوم و موجود را ما ممکن است در یک قالب کلی ملاحظه کنیم. می گوییم این طبیعت صرفه موجود نیست می خواهم این طبیعت صرفه موجود شود. پس اگر می گوییم در ظرف خارج هست یعنی تحقّقش را در خارج می خواهم محقّق شود. یعنی مطلوب من تحقّقش در خارج است. اما اینکه می گوییم این به خارج تعلّق نگرفته است یعنی اینکه در ظرف تحقّق خارجی نیاز من نیست. ظرف خارجی ظرف رفع النّیاز و رفع الحاجت است. نه ظرف وجود الحاجه. به تعبیری که من یک موقعی اول این بحث عرض کردم بحث حرکت را مطرح می کردم و قضایای سیروریه که یک مبدأ حرکت داریم و یک منتهای حرکت داریم، اگر با آن اصطلاحاتی که ما جعل کرده بودیم بخواهیم بحث را دنبال کنیم فکر می کنم یک مقداری راحت تر بشود بحث را دنبال کنیم. ما در واقع ابتدای حرکت ما یک تصوّر ذهنی است. من یک تصوّر ذهنی دارم در این تصوّر ذهنی خارج را از وجود اصل الطبیعه خالی می بینم. عدم وجود طبیعت در خارج منشأ می شود که من حرکت کنم برای اینکه آن طبیعت در خارج موجود شود. نیاز یعنی اینکه من یک حالتی دارم که باید برای رفع آن این مفهوم ذهنی به خارج برود. این مفهوم ذهنی چیست؟ این مفهوم یک مفهوم کلی است. حالا کلی که می خواهم بگویم یعنی یک مفهوم لا علی التعیین است. غیر متعیّن است. یعنی یکی از این وجودات هست که مطلوب هست. یکی از این وجودات هست که محتاجٌ الیه است. بعد که آن وجودی که تحقق خارجی پیدا کرد نیاز من را برطرف می کند. خب این تحلیل این قضیه. ببینید

سؤال:

پاسخ: می شد ولی چون نیاز من به آن تعلّق نگرفته است. نیاز من تعلّق گرفته است به یک، یعنی اراده تابع آن ملاک و نیازی هست که وجود دارد. باید دید که نیاز من به چیست و اراده معلول آن نیاز است. وقتی نیاز من به صرف الوجود طبیعت هست، معنا ندارد که اراده من به یک وجود متعیّن تعلّق گرفته باشد. بنابر این خلاصه عرض ما این است که اینجا ما یک سری مفاهیم ذهنی داریم که این مفاهیم ذهنیّه حکایتش تردیدیّه است. عدم شناخت مفاهیم با حکایات تردیدیه منشأ بسیاری از این بحث ها شده است. به نظر می رسد که تحلیلی که در مورد مفاهیم ذهنیه در ذهن فلاسفه بوده است و کسانی که با فلسفه مأنوس هستند تحلیل شامل جمیع اقسام مفاهیم نیست. فقط بعضی از مفاهیم در تحلیل ذهنی این آقایان جا گرفته است. یک سری مفاهیم دیگری داریم عناوین حاکیه به نحو حکایت تردیدیّه. ما یک سری همچین مفاهیمی داریم که بعضی از مفاهیم، به تعبیر دیگر این مفاهیم از وجودات قبل از تحقق حکایت می کنند. گاهی اوقات از بعد از وجودات هم به نحو تردیدیّه انواع و اقسامی داریم که بعدا در مورد این توضیح بیشتر می دهم. ما در واقع در ما نحن فیه بحثی که ما هست آن وجودات قبل از اینکه خارجیّت پیدا کنند که خارج ظرف تعیّن هست ما قبل از وجود به نحو مردّد می توانیم آنها را ملاحظه کنیم و این ملاحظه مردّد هست که می تواند محتاجٌ الیه ما را مشخّص کند. من احتیاج به یکی از این افراد طبیعت دارم. به صرف الوجود طبیعت. حالا آن بحث اثباتی که عرض کردم که ما در آن اشکال داریم در بعضی از موارد در آن بحث اثباتی اصلا اشکالی هم نداریم. آن جایی که آن طبیعت به نحو نکره ذکر شود. در امر یا نهی. اشرب ماءً، و لا تشرب ماءً. اشرب ماءً این ماءً با خود ماء صرف الوجود نیست ولی تنوینی که می گیرد آن را تبدیل به صرف الوجود می کند. البته این نکته را هم ضمیمه کنم که این بحث همچنان که شهید صدر متذکّر شده اند غیر از بحث اینکه در نهی چرا نهی انحلالی هست یا نه. اگر نهی تعلّق به صرف الوجود گرفته باشد یک حکم واحد است. مثال تعلّق نهی به صرف الوجود همان بود که مثال زدم. حرف نزنید. حرف زدن گاهی اوقات مبغوض است به طوری که اصل تحقّق حرف زدن مبغوض است. نه تک تک حرف زدن ها. می خواهم بخوابم اگر بچه ها حرف بزنند از خواب می پرم. حالا اگر آنها حرف زدند و ما بدخواب شدیم بعد از این هر چه می خواهند حرف بزنند بزنند. ما که دیگر بدخواب شدیم.

سؤال:

پاسخ: بحث تنبیه و غیر تنبیه اش را نداریم. در بحث های عرفی اش کاری نداریم. می خواهم ببینم گاهی اوقات آن که مبغوض من است و آن چیزی که مفسده دارد اصل این تحقّق صرف الوجود است. یا مثلا ببینید می گوید که تو سرت را بالا نیاور که دشمن تو را ببیند. حالا شما سرت را بالا آوردید و دشمن شما را دید. دیگر دشمن شما را دیده است و جای شما مشخص شده است. یک جایی پشت یک سنگری قایم شده اید. می گوییم تو نباید سرت را بالا بیاوری. اگر بیاوری می بینند تو را. حالا سرت را بالا آوردی و تو را دیدند. حالا دوباره سرت را بالا بیاوری که مبغوضیت ندارد. اصل دیدن را می گویم معلوم شدن محل شما. شما جایی قایم شده ای که پلیس می خواهید شما را نگیرد. می گوید که سرک نکش که پلیس تو را ببینم. خب شما سرک کشیدید و پلیس شما را دید. حالا هر چه می خواهید سرک بکشید دیگر فایده ندارد. چون پلیس جای شما را پیدا کرده است. تمام شده و رفته پی کارش. این یک نهی است. یک حکم است. دیگر منحل نمی شود. این فرق دارد با جایی که به نحو مطلق الوجود باشد. بنابراین مفروض ما این است که اگر امر به صرف الوجود تعلّق بگیرد، و نهی هم به صرف الوجود تعلّق بگیرد اولا امر و نهی هر دو انحلالی نیستند. هر دو یک تکلیف هستند. ولی با وجود اینکه یک تکلیف هستند تحقّق صرف الوجود به اتیان به فرد ما است و انعدام صرف الوجود به انعدام جمیع الافراد. به طوری که اگر یک فرد تحقّق پیدا کند دیگر این صرف الوجود ترک می شود. مرحوم آقای خویی در بحث این عبارتی که آورده اند در نواهی بود. در مصباح الاصول جلد 1 القسم الثانی صفحه 148 تا 152 این بحثش مطرح است. این در مورد نواهی بود. ولی در خود بحث ما که تصویر می کنیم به این شکل تصویر نکرده است. همین جوری که ما تصویر می کنیم. ببینید می گوید نهی چند جور داریم. یک جورش این است که

إنّ النهي المتعلق بالطبيعة يتصوّر على أقسام:

الأوّل: أن يكون‏ متعلقاً بها على‏ نحو الطبيعة السارية،

الثاني: أن يكون متعلقاً بها على نحو صرف الوجود، بأن يكون التكليف واحدا

نه متعلّقا. درست است

متعلقاً بترك الطبيعة رأساً، بحيث لو وجد فرد منها لما حصل الامتثال أصلًا، و إن كان المتصف بالحرمة هو أوّل وجود الطبيعة دون غيره.

اینجا تصویری که کرده است با تصویری که آنجا کرده است کاملا متفاوت است. می گوید نهی متعلّق به صرف الوجود طبیعت است. یعنی شارع می خواهد این صرف الوجود طبیعت ترک شود. متروک ما صرف الوجود طبیعت است. خب این تصویر معقولی است. حالا اثباتا عرض کردم این بحث اینکه اثباتا آیا این شکلی هست یا نیست آن یک بحث دیگر است. اینها را باید از هم دیگر تفکیک کرد این دو بحث ولی اگر فرض کردیم به صرف الوجود تعلّق گرفته است اینکه صرف الوجود با یک فرد ایجاد می شود و با انعدام جمیع افراد معدوم می شود امر واضحی است. نه اشکالات مرحوم آقای خویی و نه اشکالات مرحوم آقا شیخ محمد حسین به آن وارد نیست و خیلی هم نیازی نیست به آن بحث های تحلیلی که مرحوم آقای صدر مطرح کردند آنجا هم ان قلت و قلت هایی در آن داریم که من وارد آنها نمی شوم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد